



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْنَا آباءَنَا أُولَوْكَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱) وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۲۲) وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۲۳) ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَلَكِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۶)﴾

مکی بودن سوره «لقمان» سبب طرح مباحث توحیدی

چون سوره مبارکه «لقمان» در مکه نازل شد و مهم ترین مسائل سور مکی اصول دین است مخصوصاً توحید لذا در این سوره مبارکه در آیات متعدّد به تعبیرهای گوناگون مسئله توحید مطرح شد. در آیه بیست فرمود مگر نمی بینید که کلّ جهان مسخرّ جامعه انسانیت است ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.

## مسخر جامعه بشری بودن نظام هستی و امکان بهره‌وری از آن

کلّ نظام چه زمین و آنچه در زمین هست چه آسمان و آنچه در آسمان هست خدا اینها را برای جامعه بشری مسخر کرده است. عالم با تسخیر اداره می‌شود نه با قسر. هاهنا امور: اول اینکه کلّ نظام مسخر شد برای کلّ انسان نه برای فرد انسان، انسان در هر عصر و مصر و با هر نسلی که باشد می‌تواند از آسمان و زمین بهره بگیرد حالا برخی‌ها در زمین، برخی‌ها در آسمان، برخی در شرق زمین، برخی در غرب زمین، برخی از معادن جامد، برخی از معادن مایع هر کسی به نوبه خود بخواهد از موجودات زمینی و آسمانی بهره بگیرد امکاناتش هست.

### لزوم تبیین فرق بین ذلول و ذلیل بودن زمین

تسخیرکننده خدای سبحان است جهان مسخر خداست و خدای سبحان این جهان را مسخر کرده رام کرده که انسان از آن بهره برد جهان در اختیار انسان نیست زمین در اختیار انسان نیست اما زمین را برای انسان نرم کرده ارض را ذلول نه ذلیل، ذلول، نرم، آرام کرده اگر همین خدا بخواهد این زمین را وسیله عذاب انسان تبهکار قرار بدهد فوراً شکافی در زمین ایجاد می‌شود قارون را بلع می‌کند می‌شود ﴿فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضُ﴾<sup>۱</sup> زمین را ذلول و نرم کرده تا انسان از آن استفاده کند زمین، مسخر انسان که انسان مسخر آن باشد نیست زمین مسخر است برای انسان و تسخیرکننده خدای سبحان است که فرمود: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ﴾.

مطلب دوم آن است که عالم با تسخیر اداره می‌شود نه با قسر یعنی تحمیلی در عالم نیست کل جهان با تسخیر اداره می‌شود فرق جوهری تسخیر و قسر این است که اگر موجودی خاصیتی داشت يك اثر طبیعی داشت دیگری این موجود را بر خلاف خاصیت و اثر طبیعی راهنمایی کرد این می‌شود شتاب، فشار، قسر و تحمیل مثل اینکه کسی آب را بخواهد با فواره بالا ببرد این تا فشار هست بالا می‌رود وقتی فشار تمام شد می‌ریزد زمین، بالا بردن آب بر اساس قسر و فشار و تحمیل است اما وقتی باران بارید از قلّه کوه به سینه کوه و به دامنه آمد آب، طبعش این است که از بالا به پایین بیاید اگر کشاورز ماهری باشد این آب‌ها را راهنمایی می‌کند به مزرع و مرتع و از آن بهره می‌برد این کار می‌شود تسخیر و اگر نباشد این آب هدر می‌رود. فاعل به تسخیر آن است که آن فاعل این شیء را راهنمایی کند تا در همان مسیری که می‌خواهد برود به نحو سودمند حرکت کند این می‌شود تسخیر، بر خلافش بخواهد ببرد قسر است جهان با قسر اداره نمی‌شود با تسخیر اداره می‌شود.

### اختصاصی بودن تسخیر معجزانه عالم و عام بودن تسخیر عالمانه آن

هر موجودی را خدای سبحان مطابق با حکمت الهی خودش با خاصیت‌های مخصوص آفرید (يك) آن موجود را با همان خاصیت در راه صحیح اداره و رهبری می‌کند (دو) به انسان‌ها هم این هوش را داده است که از جهان در مسیر صحیح آن بهره‌برداری کنند (سه) گاهی به نحو غیر عادی یعنی به طور معجزه برخی از موجودات آسمان را مسخر پیامبری می‌کند نظیر اینکه برای سلیمان (سلام الله علیه) باد را مسخر کرد ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ﴾<sup>۲</sup> که به دستور او حرکت می‌کند برای اینکه این سلیمان به مقام ولایت رسیده است بر اساس «كنت ...

لسانه الذی ینطق به»<sup>۳</sup> ذات اقدس الهی در فصل سوم که منطقه ممنوعه نیست نه در فصل اول که مربوط به هویت ذات است که منطقه ممنوعه است نه در فصل دوم که اکتناه صفات ذاتی است که آن هم منطقه ممنوعه است در مقام فیض و در مقام وجه‌اللهی و افاضه الهی مطابق حدیث قُرب نوافل «كنت ... لسانه الذی ینطق به» شد، اگر در مقام فعل، ذات اقدس الهی لسان سلیمان شد در حقیقت گوینده و امرکننده گرچه به حسب ظاهر سلیمان است اما به لسان الهی است که ﴿تَجْرِي بِأَمْرِهِ﴾ این تسخیر معجزانه است ولی تسخیر عالمانه برای همه هست نه اینکه کل آسمان‌ها و زمین را برای کل واحد واحد انسان مسخر کرده باشد بلکه «الجميع للجميع» کل انسان از آغاز تا انجام همه اینها می‌توانند از نظام استفاده کنند به نحو تسخیر.

### عدم شمول تسخیر «سما» بر «سما» باطنی

البته این سما همین سمای ظاهری است اما آن سما باطنی مسخر هر کسی نیست آن سمایی که فرمود: ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾<sup>۴</sup> آن سما برای اولیای الهی است و گرنه این سماوات ظاهری طوری است که الآن سفینه‌های باسرنشین و بی‌سرنشین می‌فرستند اینکه فرمود: ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ آن سما دیگری است. کل این سما با تسخیر اداره می‌شود چه اینکه انسان هم با اختیار رهبری می‌شود جبری در کار نیست نه انسان با جبر اداره می‌شود نه جهان با قسر اداره می‌شود هم انسان با اراده تدبیر می‌شود هم جهان با خاصیتی که خدا به آن داده است تدبیر می‌شود قسر و فشار، مقطعی است آن هم زودگذر ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴. سوره اعراف، آیه ۴۰.

## بیان بعضی از مصادیق نعمت‌های ظاهری و باطنی

بعد فرمود ما به شما نعمت‌های ظاهری دادیم نعمت‌های باطنی دادیم اسباج یعنی فراوانی و شادابی، نعمت‌های ظاهری همین مأكولات و مشروبات و ملبوسات و امتعه و مساکن و امثال ذلك هستند درباره جوارح ما، اعضا و جوارح سالم اینها نعمت‌های ظاهری است آن نعمت ادراك و عقل و هوش نعمت‌های باطنی است این برای همه مردم است.

## اختصاص بعضی از نعمت‌های باطنی به مؤمنین

اما درباره مؤمنین گذشته از اینکه این نعمت‌های ظاهری را داد و این نعمت‌های باطنی را داد نعمت ولایت را داد، نبوت را داد، امامت را داد، خلافت را داد اینکه فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾<sup>۵</sup> این يك نعمت باطنی است که فقط بهره مؤمنان است آن کسی که طرفی نمی‌بندد و غدیر را رها می‌کند به دنبال سقیفه حرکت می‌کند از این نعمت عمداً خودش را محروم می‌کند پس ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ نسبت به همه افراد نعمت ظاهر و باطن مشخص است نسبت به مؤمنان الهی گذشته از آن نعم ظاهر و باطن، نعمت نبوت است نعمت ولایت است.

## استعمال «نعمت» به صورت مطلق در قرآن دال بر نعمت ولایت

به تعبیر سیدنا الاستاد مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمایند نعمت هر جا در قرآن بالقول المطلق استعمال بشود نعمت ولایت است<sup>۶</sup> يك وقت نعمت‌های ظاهری است نعمت سلامت است نعمت عقل و هوش است قرینه خاص دارد تفصیلی است که قاطع شرکت است اینها نعمت‌های متداول است اما اگر بفرماید ﴿نِعْمَتِي﴾ مثل

۵. سوره مائده، آیه ۳.

۶. المیزان، ج ۴، ص ۶۲.

آیه سوره «مائده» که ﴿أَثْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و یادی از نعمت خاصه نکرد این نعمت ولایت است ذیل این آیه شریفه ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾<sup>۷</sup> آن روایت نورانی هست که فرمود: «نَحْنُ النَّعِيمُ»<sup>۸</sup>.

### شرط بهره‌وری از نعمت‌های باطنی

اگر کسی از این نعمت‌ها بخواهد بهره ببرد حتماً کسی است که «يُسَلِّمَ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ» اما اگر کسی از این فیض غافل بود از همان افراد ظاهری است و نعمت‌های باطنی اینها همان عقل و هوشی است که خدای سبحان به اینها عطا کرده است ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾.

### جدال باطل بودن سخن محرومان از ولایت

اما در برابر این همه نعمت‌های وافر و فراوان برخی‌ها هستند که نه وحی الهی نصیبشان شد (يك) نه به كمك عقل، چراغی دارند که بفهمند وحی‌ای که شده چیست (دو) نه به كمك نقل چراغی دارند که بفهمند وحی‌ای که به انبیا شده است چیست (سه) اینها بیراهه حرکت می‌کنند بالأخره یا خودش باید وحی‌ای بگیرد که این نبی است و رسول است یا به وسیله عقل باید بفهمد که نبی چه چیزی آورد یا به وسیله نقل باید بفهمد که نبی چه چیزی آورد. کسی که عالم نیست از راه عقل نرفته، از راه کتاب منیر هم نرفته پیامبر هم که نیست که خودش از هدایت الهی بدون واسطه طرفی ببندد چنین کسی جدال باطل دارد ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ﴾ در حالی که هیچ کدام از این سه حجت را ندارد بالأخره انسان یا خودش باید ولی الله باشد یا با برهان عقلی بفهمد ولی الله چه گفته یا با دلیل نقلی معتبر بفهمد ولی الله چه گفته اگر کسی فاقد این راه‌های سه‌گانه بود بیراهه خواهد رفت.

۷. سوره تکاثر، آیه ۸.

۸. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۷۶.

بیان نمونه‌ای از جدال باطل جاهلی در برابر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

لذا فرمود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ یعنی ما آنها را به چراغ دعوت کردیم يك وقت است می‌گویند که شما به این راه بیاید آن وقت جای سؤال است که چرا به این راه بیایم اما اگر گفتند که به این صراط مستقیم بیاید این دیگر دلیل نمی‌خواهد چون این خودش با دلیل بیان شده يك وقت است می‌گویند شما دست به این فلز نزن خب آدم می‌پرسد چرا، اما يك وقت می‌گویند دست به آتش نزن این دیگر دلیل نمی‌خواهد می‌گویند دست به مار و عقرب نزن اگر يك وقت مدّعی با دلیل ذکر شده است این کارآمدی‌اش بیشتر است يك وقت می‌گویند «اتَّبِعُونِي» آن وقت دلیل می‌خواهد چرا تابع شما بشویم برای اینکه من از طرف خدا سخن دارم يك وقت می‌گوید ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ این ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ دیگر دلیل نمی‌خواهد چون با دلیل ذکر شده است ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ آن‌گاه اینها ﴿قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا﴾ در بحث دیروز گذشت که این سنت جاهلی‌شان این بود که تصدیق و تکذیبشان، فعل و ترك گذشتگان‌شان بود اگر چیزی را گذشته‌ها انجام دادند برای اینها صحیح بود چیزی را انجام ندادند برای اینها باطل بود این سنت جاهلی را دین برداشت فرمود شما به طرف نیاکانتان می‌روید چه آنها حق باشند چه آنها باطل این ﴿أُولَئِكَ كَانُوا﴾ یعنی اگر به طرف صراط مستقیم باشند که می‌روید به طرف جهنم هم باشد که می‌روید پس معیارتان همان حرف نیاکانتان شد این ﴿أُولَئِكَ كَانُوا﴾ عطف است بر شیء محذوف اگر به طرف راست دعوت کنند یعنی به صراط مستقیم که می‌روید به طرف جهنم هم که دعوت کنند که می‌روید پس معلوم می‌شود شما جاهلیت‌محورید عقل‌محور نخواهید بود ﴿أُولَئِكَ كَانُوا الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾.

در سوره مبارکه «روم» قبلاً گذشت که افراد وقتی که وارد صحنه قیامت شدند دو گروه‌اند آیه ۴۳ سوره مبارکه «روم» این بود ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ﴾ اینها مُتَصَدِّعَانْد متفرّق‌اند دو دسته می‌شوند يك عده مؤمن‌اند به طرف بهشت يك عده کافرند به طرف دوزخ این تفرقه در سوره مبارکه «روم» و سایر سور بازگو شد اینجا هم همان است منتها اسم تفرقه را نبردند فرمودند: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ در برابر آن گروه ﴿وَمَنْ يُسَلِّمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ این یا عقلاً فهمید یا با دلیل نقلی فهمید که چهره هستی‌اش را باید به طرف خدا متوجه کند این حُسْن فاعلی، ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ هم حُسْن فعلی است. آدم خوبی است چون موحد است کار خوب می‌کند چون ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ چنین آدمی به يك طناب ناگستنی تمسّك کرده است.

### سرّ تعبیر به «عروة الوثقی» بودن قرآن

قبلاً این بحث گذشت که قرآن را خدای سبحان نازل کرد باران را هم نازل کرد اما باران را به زمین انداخت، قرآن را به زمین آویخت؛ یعنی يك طرف ریسمان دست اوست خب اگر يك طرف ریسمان دست اوست دیگر گسستنی نیست لذا فرمود این عُرْوَه، وثقا است این دستگیره، ناگستنی است این موثق است مُتَقِن است این ﴿لَا انفِصَامَ لَهَا﴾ که در سوره مبارکه «بقره» راجع به عروه وثقا آمده است یعنی «لا انفصام لها من بین یدیه و لا من خلفه» همان طوری که در سوره «فصلت» آمده است که ﴿إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾<sup>۹</sup> نه در عصر او این کتاب بطلان‌پذیر است نه بعدها الی یوم القیامه بطلان‌پذیر است چون «حق لا ریب فیه» و از نظر استحکام هم يك طرفش به دست خداست اگر ﴿إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

۹. سوره فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.



وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ﴿۱۰﴾ این کتاب این عروه وثقا «لا انفصام لها من بين يديه و لا من خلفه» به چه دلیل این کتاب عروه وثقا است برای اینکه شما را به مقصد می‌رساند شما که نمی‌خواهید پایین بروید نمی‌خواهید شرق و غرب بروید می‌خواهید بالا بروید ﴿إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ این ﴿إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ برای عدم انفصام آن است شما باید بگیرید و بالا بروید این ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾<sup>۱۰</sup> یا «اقرأ و ارق»<sup>۱۱</sup> برای این است که يك طرف این طناب به دست خداست اگر طبق آن روایت نورانی که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» و این قرآن «طرفه بيد الله»<sup>۱۲</sup> خب اگر این کتاب يك طرفش به دست بی‌دستی خداست دیگر انفصام‌پذیر نیست ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾<sup>۱۳</sup> اگر این کتاب انفصام‌پذیر نیست «لا من بين يديه و لا من خلفه» و بالاست بنابر این انسان اگر اعتصام بکند زمینی نخواهد بود می‌شود الهی و آسمانی ﴿وَالِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ در قبال ﴿مَنْ يُسْلِمْ﴾، ﴿مَنْ كَفَرَ﴾ است، آنجا که فرمود: ﴿مَنْ يُجَادِلْ فِي اللَّهِ﴾ راجع به مسئله توحید است.

تسلّی دادن پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) با ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ﴾

اینجا که فرمود: ﴿وَمَنْ كَفَرَ﴾ تسلّیتی است نسبت به وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که دلداری بدهد که بالأخره اگر عده‌ای نکول کردند شما محزون نباشید اینها در دست ما هستند در چنگ ما هستند ما مختصری اینها را با آب و علف سرگرم می‌کنیم بعد هم می‌گیریم اینها که از قدرت ما بیرون نیستند ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ﴾ چرا، برای اینکه ﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ﴾ نه اینکه در قیامت اینها به ما می‌رسند الآن در دست ما نیستند

۱۰. سورة آل عمران، آیه ۱۰۳.

۱۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶.

۱۲. الامالی (شیخ مفید)، ص ۱۳۵.

۱۳. سورة فتح، آیه ۱۰.

نه، به لحاظ قیامت ﴿إِنَّا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا﴾ به لحاظ دنیا هم ﴿نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ﴾ اینها را داریم سرگرمشان می‌کنیم.

### تصویر زندگی کفران کنندگان نعمت باطنی در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که فرمود برخی‌ها تمام زندگی‌شان بین آشپزخانه و دستشویی بود، همین! «بَيْنَ تَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ»<sup>۱۴</sup> معتلف یعنی آنجا که علف می‌خورد تئیل آنجا که می‌رود دستشویی، بعضی‌ها هستند که تمام زندگی‌شان بین آشپزخانه و دستشویی است.

### تحقیر نبودن تعبیر به ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ درباره گروه مذکور

اگر خدای سبحان فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾<sup>۱۵</sup> این تحقیر نیست این تحقیق است انسان یا بالآخره خودش باید چشم باطنی داشته باشد ببیند بعضی‌ها واقعاً حیوان‌اند یا باید حرف انبیا را گوش بدهد یا دو روز صبر بکند بعد از مرگ ببیند اینها چطوری هستند یکی از سه راه را باید طی کند فرمود اینها «بَيْنَ تَيْلِهِ وَ مُعْتَلَفِهِ» دارند زندگی می‌کنند همان صدر اسلام بود بعد به آن صورت در آمد این از بیانات نورانی حضرت است در آن خطبه شقشقیه بعضی‌ها فرمود این طوری هستند ﴿نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا﴾ بین همین دو کار! ﴿ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ يك عذاب دردناك.

۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۱۵. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

## عدم دلالت ﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ﴾ بر خروج فعلی کافران از قدرت الهی

بنابراین اینها از دست ما بیرون نیستند نه اینکه ما گفتیم ﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ﴾ یعنی در قیامت به کیفرشان می‌رسد یا ما آنها را به کیفر می‌رسانیم الآن هم در دست ما هستند ﴿إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَتُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا﴾ ما باخبرشان می‌کنیم اعمال ظاهری‌شان را که دیگران می‌بینند که ما هم می‌بینیم، اعمال درونی‌شان را نه تنها ما از قلبشان باخبریم نه تنها از صدرشان باخبریم از ذات‌الصدر آنها هم باخبریم آن راز مستوری که در درون دل نهاده شده است را می‌گویند ذات‌الصدر ما يك دل داریم يك دل مایه ممکن است کسی دل را باخبر باشد ولی از دل مایه بی‌خبر باشد فرمود ما صدرشان را می‌دانیم ذات‌الصدر را هم می‌دانیم دیگر چیزی برای ما مستور نیست قلبشان را می‌دانیم ذات‌القلب آنها را هم می‌دانیم ذو‌قلب یعنی صاحب‌قلب به آنچه در دل هست می‌گویند ذات‌القلب، ذات‌الصدر فرمود همه اینها نزد ما مشهود است.

## علت تعبیر به عدم سنجش اعمال کافران در قیامت

پرسش:...

پاسخ: بسیار خوب، فضیلت نیست اما پر از رذیلت است ﴿أَفْتَدَتْهُمْ هَوَاءٌ﴾<sup>۱۶</sup> از نظر فضیلت، از نظر فضیلت خالی است لذا در سوره مبارکه «کهف» فرمود: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾<sup>۱۷</sup> ما برای آنها ترازو نمی‌آوریم ترازو آوردن برای اینکه کالایی را بسنجند اینها نه کالای اعتقادی دارند نه کالای عملی ما چه چیزی را بسنجیم کسی که با دست خالی آمده اما همین‌ها که با دست خالی آمدند.

۱۶. سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

۱۷. سوره کهف، آیه ۱۰۵.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱۸</sup> انبوهی از گناهان هست وسیله دیگری هست که با آن درکاتشان را می‌سنجند وگرنه به يك عده بفرماید که درك اسفل نار برای اینهاست يك عده در جهنم میانی به سر می‌برند این بعد از توزین است نسبت به آن فضایل فرمود آن ترازوی درجه‌سنجی را برای اینها ما اقامه نمی‌کنیم خب کالایی ندارند که سنجیده شوند اما آن ترازوی درکه‌سنجی را باید اقامه کنیم بینیم این چند درجه کفر و تباهی دارد اگر کافر است در همان درجات میانی آتش باشد اگر منافق است ﴿فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۱۹</sup> باشد. افتده اینها هوست اما دل‌های اینها رسوبات فراوانی دارد ﴿نَمَتَّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾.

#### محکومیت حتمی پیروی از هوای مشرکان با جدال احسن

باز به مسئله توحید برمی‌گردد می‌فرماید در جریان توحید شما از هر راهی که حساب بکنید اینها محکوم‌اند اینها که ملحد نیستند اینها مشرک‌اند یعنی قبول دارند خدایی هست سماوات و ارض را خدا آفرید اما حالا بیراهه می‌روند فرمود از اینها اگر سؤال بکنید که خالق آسمان و زمین کیست قبول دارند که خداست این جدال احسن است یعنی از مقدمات معقول مقبول، قیاس درست می‌شود چون ربوبیت الّا ولابد به خالقیت برمی‌گردد هیچ کس نمی‌تواند رب باشد مگر اینکه خالق باشد چون ربوبیت به معنی پرورش، پروراندن يك موجود به اعطای کمال است به ایجاد کمال است برای این مُستکمل این يك نحوه خالقیت است باید کمال عطا کند فیض عطا کند برهان دیگر این است که اگر کسی بخواهد موجودی را پروراند الّا ولابد باید از حقیقت او و هویت او آگاه باشد تنها کسی که از هویت اشیاء آگاه است همان آفریدگار آنهاست پس طبق این دو برهان یا بر اساس رجوع ربوبیت به

۱۸. سوره مطففین، آیه ۱۴.

۱۹. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

خلقت که حدّ وسط برهان اول است یا بر اساس تلازم بین ربوبیت و خالقیت که حدّ وسط برهان دوم است الاّ ولابد ربوبیت به خالقیت برمی گردد که فرمود شما برای غیر خدا چه ربوبیتی قائلید اگر کلّ نظام را خدا آفرید و ربوبیت هم به یکی از دو برهان به خالقیت برمی گردد شما برای غیر خدا چرا ربوبیت قائلید این می شود جدال احسن یعنی مقدماتش هم معقول است هم مقبول ﴿وَكَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ اینها هیچ انکاری از این جهت ندارند با نون تأکید ثقیله هم ذکر فرمود: ﴿لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ اگر این است پس بگو ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ شکر برای اوست؛ حمد در برابر نعمت است و هر نعمتی هست از اوست پس چرا به غیر خدا مراجعه می کنید.

### علت تفاوت تعبیر به کار رفته درباره کافران و مشرکان

پرسش: اگر کافر مطلق وجود ندارد...

پاسخ: چرا دارد ولی آنها نبودند کافر مطلق یعنی ملحدان چرا، آنها در آیات دیگر است اما اینها که در مکه وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها روبه رو بود اینها مشرک بودند اینها قبول داشتند که خدایی هست و خالق سماوات و ارض است منتها تدبیر امور را به دیگری واگذار کرده گروهی هم بودند ملحدان که می گفتند: ﴿وَمَا يَهْدِيكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ مسئله امامت و احیا و امثال ذلك را منکر بودند اینها ملحدند که مبدی را قائل نیستند با اینها قرآن کریم از راه دیگر بحث می کند اما مشرکان ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ خالقیت خدا را قبول دارند ولی ربوبیت را قبول ندارند می فرمایند حمد کلاً برای خداست چرا، چون حمد برای نعمت است نعمت هستی را او داد نعمت پرورش هم به وسیله اوست از غیر او نعمتی ساخته نیست که ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ پس ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ بالقول المطلق.

این گروه آدم‌های نفهمی‌اند نفرمود «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» فلان شیء را، يَك وقت می‌گوییم «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» فلان شیء را، خب این يَك جهل نسبی است اما وقتی فرمود: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ حذف متعلق هم مفید عموم است یعنی هیچ چیزی نمی‌فهمند برای اینکه بخواهیم بگوییم مقلد باش باید از کسی تقلید کنند که «يَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى» نه ﴿يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ بخواهند محقق باشند که برهان نمی‌فهمند لذا در آنجا فرمود خدایی که ﴿أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ شما نه با برهان عقلی حرکت می‌کنید نه با برهان نقلی حرکت می‌کنید وحی هم که ندارید یکی از این سه راه را باید طی کنید که فاقدید اینجا هم فرمود اینها بالقول المطلق ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ نه اینکه «لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا خَاصًّا» چون حذف متعلق مفید عموم است اینها بالقول المطلق جاهل‌اند ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

برهان نادانی مشرکان با دوری از حمد الهی با ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...﴾

بعد برهان اقامه می‌کند می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ کل آسمان و زمین برای خداست کل سماوات و ارض دارند خدا را می‌پرستند و اگر شما نپرستیدید این طور نیست که خدا آسیبی ببیند او غنی است که ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾<sup>۲۰</sup> او بالذات غنی است نیازی به کار شما ندارد او محمود است خودش، خودش را حمد می‌کند (يَك) فرشتگان او را حمد می‌کنند (دو) انبیا و اولیا او را حمد می‌کنند (سه) مؤمنان خالص او را حمد می‌کنند (چهار) در اینجا هم ﴿يُسَلِّمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ﴾ فرمود در آیه ۲۲، در سوره مبارکه «بقره» و مانند آن ﴿أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾<sup>۲۱</sup> فرمود آن تسلیم لوجه لله بالاتر از تسلیم الوجهه الى الله

۲۰. سوره ابراهیم، آیه ۸.

۲۱. سوره بقره، آیه ۱۱۲؛ سوره نساء، آیه ۱۲۵.

است این کسی که الی الله حرکت می کند یعنی هدفش اوست اما آن که الله است یعنی خالصاً برای خداست چیزی برای غیر خدا نگذاشت و کمبودی هم ندارد بین ﴿أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾ با ﴿يُسَلِّمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ﴾ خیلی فرق است.

### حمد الهی معیار شناخت انسان از حیوان در بیان امام سجاد (علیه السلام)

این بیان نورانی امام سجاد را نگاه کنید در همین صحیفه سجادیه؛ این دعاها را بخوانید اینها مثل کفایه است اینها مثل رسائل و مکاسب است این وقتی انسان را معرفی می کند فرمود خدایا تو اگر راه حمد را به ما نشان نمی دادی ما که نمی فهمیدیم چه کار بکنیم اگر راه حمد را به ما نشان نمی دادی و به ما نمی فهماندی که آفریدگاری هست نَعْمی هست مُنْعَمی هست باید ولی نعمت را شناخت و حمد کرد ما در نعمت تو تصرف می کردیم و تو را حمد نمی کردیم و می شدیم حیوان؛<sup>۲۲</sup> یعنی از وجود مبارك امام سجاد سؤال بکنید که «الانسان ما هو» او نمی گوید «حیوان ناطق» می گوید «حیوان ناطق حامد» که اگر حمد را از انسان برداری نطق و آن نفس ناطقه اش هم گرفته می شود، می شود حیوان این از غرر ادعیه وجود مبارك امام سجاد است ما باید باور کنیم که مسئله دعا و امثال ذلك که از معصوم نقل شده است مثل ادبیات شاعرانه سبعة معلّقه و امثال ذلك نیست که در آن اغراق و مبالغه و امثال ذلك باشد همان طوری که در روایات فقهی در جزء جزء اینها با اطلاق و تقیید و عموم و خاص عمل می شود این تعبیّرات هم همین است این تشبیه نیست فرمود اگر نبود ما حمد نمی کردیم می شدیم حیوان این ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ نزدیک حیوانیّت است این ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ مرحله سوم را دارد می بینید انسان یا نزدیک حیوانیّت است یا واقعاً حیوان است یا از حیوان پست تر این طفره که نیست فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ یعنی هنوز حیوان نشدند ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ آن طرف قضیه است اگر کسی بگوید این مسافر نزدیک فلان محل است بعد بگوید از آن محل گذشت یعنی از آن محل عبور کرد اگر گفتند این مسافر نزدیک پل است بعد بگویند بعد از پل است یعنی از پل گذشت این

۲۲. الصحیفة السجادیة، دعای ۱، بند ۹ و ۱۰.

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ مرحله اولاست ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ مرحله ثالته است پس این وسط را عبور کرد اگر کسی نزدیک حیوانیت باشد، بعد، از حیوانیت عبور کرده باشد بعد از حیوانیت و پست تر از حیوانیت باشد پس معلوم می شود این مرحله وسط را عبور کرده این سه قضیه است ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ قضیه اولیٰ ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ قضیه ثالته، بین اولی و ثالته، قضیه ثانیه است. این بیان نورانی امام سجاد که فرمود اگر ما تو را حمد نمی کردیم حیوان می شدیم این حقیقت است منتها حیوان ناطق هر که حرف می زند که انسان نیست.

### مصدق نداشتن کفر در عالم تکوین

پرسش:.... پاسخ: آنها هیچ کسی در عالم کافر نیست مگر انسان، هیچ کسی در عالم مشرک نیست مگر انسان، هیچ موجودی در عالم ملحد نیست مگر انسان زیرا آنها يك بعدی اند فقط تکوین اند در نظام تکوین که کفر معنا ندارد انسان است که گذشته از نظام تکوین، نظام تشریع را دارد این کفر و ایمانش مربوط به نظام تشریع است انسان در نظام تکوین که کافر نیست تابع مقررات الهی است وقتی اماته کردند می میرد، احیا کردند زنده است، بخواهند او را بخوابانند می خوابانند، بخواهند بیدارش کنند بیدار می کنند این مثل حیوان است در حیوانیت هیچ کفری نیست مسئولیت انسان در نظام تشریع است آنها مسئول نیستند سالبه به انتفاء موضوع است چون نظام تشریع در جمادات نیست در گیاهان نیست در حیوانات نیست کفر و الحاد در آنجا معنا ندارد انسان هم در نظام تکوین کافر نیست یعنی هر کاری را که ذات اقدس الهی درباره انسان تصمیم بگیرد از آن وقتی که ﴿لَمْ تَكُ شَيْئاً﴾<sup>۲۳</sup> بود از آن وقتی که ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾<sup>۲۴</sup> بود از آن وقتی که در

۲۳. سوره مریم، آیه ۹.

۲۴. سوره انسان، آیه ۱.



سوره «روم» فرمود خداوند انسان را از ضعف به قوّت و بعد از قوّت به ضعف می‌آورد<sup>۱</sup> در نظام تکوین است و تابع نظام تکوین است وقتی که وارد قبر بکند تابع است ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾ در نظام تکوین است کاملاً تابع است نمی‌تواند نباشد از این جهت کفر در عالم تکوین مصداق ندارد این تنها انسان است که محکوم به شریعت است و باید از راه شریعت به کمال برسد این انسان گاهی مؤمن است و گاهی کافر.

پرسش...

پاسخ: بله جن هم همین طور است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»